

**زندگی نامہ علامہ حاج شیخ
اسماعیل آل اسحاق خوئینی
رحمہ اللہ**

ترجمہ مختصرہ للعلامة المهتدي

إسماعيل آل إسحاق الخوئي رحمه الله

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

حاج شیخ اسماعیل آل اسحاق خوئینی یکی از ۹ پسر آیه الله شیخ عبدالکریم خوئینی (- مؤلف کتاب «شرح کفایة الأصول» به فارسی و از شاگردان آخوند ملا کاظم خراسانی و هم مباحثه آیه الله بروجردی و استاد علمایی از قبیل آیه الله میرزا باقر زنجانی و آیه الله حاج سید احمد زنجانی و استاد «رضا روزبه») است^(۱).

استاد اسماعیل آل اسحاق در اول فروردین ۱۳۱۶ هجری شمسی (- ۱۳۹۷ م) در زنجان ولادت یافت، و در بمباران شهر توسط ارتش متفقین در جنگ جهانی دوم به اتفاق پدر به روستای «خوئین» که از مناطق زیبا و خوش آب و هوای زنجان است، منتقل شد

وی پس از خواندن قرآن کریم و مقدمات ادب فارسی و عربی در «خوئین» هنگامی که هشت ساله بود، همراه پدر به «قم» رفت و بقیة مقدمات و دورة سطح را نزد پدر و اساتید دیگر تحصیل نمود، و سپس برای تکمیل تحصیلات عازم «نجف» شد و سه سال در درس مشاهیری چون آیه الله سید محسن حکیم و آیه الله سید ابوالقاسم خویی و... حضور یافت، آنگاه به «قم» مراجعت نمود و در درس آیه الله بروجردی و آیه الله خمینی و آیه الله حسینعلی منتظری شرکت کرد.

پس از ازدواج، به دعوت استاد «روزبه» همراه آیه الله محمد رضا مهدوی کنی و حسین نوری و امامی کاشانی و... به تهران آمد و در این شهر مقیم شد و در مدرسه «علوی» تهران به تحصیل علوم جدید پرداخت، سپس به اشاره آیه الله بروجردی وارد

۱- آیه الله شیخ عبدالکریم آل اسحاق خوئینی دارای ۹ فرزند ذکور بود که همگی در سلک روحانیت و أهل علم درآمدند، شرح حال آن مرحوم و فرزندانش در کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعة اثر مشهور شیخ آقابزرگ طهرانی و کتاب علمای زنجان تألیف آیه الله شیخ موسی زنجانی و کتاب آثارالحجة و کتاب شعار ولایت و کتاب دانشمندان زنجان به تفصیل آمده است.

دانشکده الهیات دانشگاه تهران گردید، در آن زمان آیه الله شیخ مرتضی مطهری در دانشکده الهیات تدریس می کرد، شیخ اسماعیل مدت پنج سال زیر نظر استاد مطهری و دیگر اساتید آن دانشکده، دوره تحصیلی خود را سپری نمود.

در سال ۱۳۲۲ هـ ش (- ۱۹۵۳ م) با دکتر محمد مفتاح در تألیف کتاب «روش اندیشه» همکاری کرد.

از فعالیت های سیاسی نامبرده، رهبری اعتصاب فرهنگیان در سال ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ (- ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ م) است، در همین زمان وی به حبس محکوم گردید و ایام محکومیت خود را با تحمل زجرها و صدمات در زندان کمپته و زندان قزل قلعه گذراند، از دیگر فعالیت های وی طرح و تأسیس مؤسسه رفاه طلاب علوم دینی در «قم» می باشد که با شرکت هزاران نفر از طلاب افتتاح شد و آیه الله «قدوسی» از طرف طلاب، بازرس و ناظر سازمان مذکور بود، اما متأسفانه ساواک به اهمیت آن پی برد و توسط ایادیش آن را تعطیل ساخت.

استاد آل اسحاق از سوی حکومت شاه و با همکاری آیه الله سید کاظم شریعتمداری و شیخ مصطفی اعتمادی به مدت چهار سال از تدریس در مدارس و دبیرستان ها محروم و مدت یک سال به شهر «بیجار» در استان کردستان تبعید گردید، اما پس از پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ استاد به فعالیت های بسیاری پرداخت که از آن جمله می توان به تشکیل کلاس های عقیدتی پرجمعیت در «بوشهر» و «تبریز» و یا کمک رسانی توسط «بیت الزهراء» طهران و رفتن به جبهه های جنگ عراق و ایران و یا سخنرانی در رادیوی «تبریز» و «آبادان» اشاره کرد.

از جمله فعالیت های نامبرده، اجرای طرحی موسوم به پیوند مسجد و مدرسه است که از جانب گروه «روحانیون مبارز» تهران مأموریت داشت تا طرح مذکور را با آموزش و پرورش ناحیه ۱۲ طهران به اجراء درآورد و یک سال تمام مسؤولیت این طرح را بر عهده داشت، و با این که آقای «علی اکبر پرورش» وزیر آموزش و پرورش در جشن شروع کار

این طرح در مسجد استاد مطهری (- مسجد سپهسالار سابق) و آقای «ناطق نوری» در خطابه مفصلی که در جشن مذکور ایراد گردید، بر اجرای این طرح تأکید کردند، اما انجمن «حجتیه» با امکانات و تسلطی که در آموزش و پرورش دارند مانع پیشرفت این طرح شدند!

و باز از فعالیت‌های ایشان، بنیاد خیریه مستضعفین است که به همکاری عده‌ای از شخصیت‌ها و دانشمندان در تهران تأسیس شده و استاد عضو هیئت امنای آن بوده است، علاوه بر این وی با دست خود در بیابان‌های «آبهر» (- در استان زنجان) باغ و قناتی احداث کرده است.

نامبرده در دوره دوم انتخاب ریاست جمهوری همزمان با نامزدشدن «محمد علی رجائی» به تقاضای عده‌ای برای ریاست جمهوری نامزد شد و روزنامه‌ها نیز خبر مذکور را اعلام کردند، اما مقامات حکومت بدون ذکر دلیل با آن مخالفت نمودند!!
مشارالیه بنا به وظیفه شرعی برای شرکت در (مجلس خبرگان انتخاب رهبری) نامزد شد، اما بدون هیچ دلیلی نام وی را در شمار نامزدها اعلان ننمودند!!

از وقایع مهم زندگی استاد، آشنایی وی با مرحوم دکتر صیاد بلوچی است که تأثیر مهمی بر افکار استاد بر جای نهاد و ایشان ارادت و احترام خاصی به دکتر صیاد داشت، دیگر از وقایع مهم زندگی استاد آل اسحاق که عواقب بسیار ناگواری داشت، نامه‌ای است که نامبرده پس از انتشار نامه آیت الله خمینی به «گورباچف»، برای رهبر انقلاب ایران فرستاد.

در اینجا نخست متن نامه آیت الله خمینی به گورباچف را می‌آوریم، سپس نامه استاد آل اسحاق به رهبر انقلاب را ذکر می‌کنیم:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جناب آقای گورباچف، صدر هیات رئیسه اتحاد جماهیر شوروی
سوسیالیستی شوروی

با امید خوشبختی و سعادت برای شما و ملت شوروی، از آنجا که پس از روی کار آمدن شما چنین احساس می‌شود که جناب عالی در تحلیل حوادث سیاسی جهان، خصوصاً در رابطه با مسائل شوروی، در دور جدیدی از بازنگری و تحول و برخورد قرار گرفته اید، و جسارت و گستاخی شما در برخورد با واقعیات جهان چه بسا منشأ تحولات و موجب به هم خوردن معادلات فعلی حاکم بر جهان گردد، لازم دیدم نکاتی را یادآور شوم، هرچند ممکن است حیطة تفکر و تصمیمات جدید شما تنها روشی برای حل معضلات حزبی و در کنار آن حل پاره‌ای از مشکلات مردمتان باشد، ولی به همین اندازه هم شهامت تجدید نظر در مورد مکتبی که سالیان سال فرزندان انقلابی جهان را در حصارهای آهنین زندانی نموده بود قابل ستایش است، و اگر به فراتر از این مقدار فکر می‌کنید، اولین مسئله‌ای که مطمئناً باعث موفقیت شما خواهد شد، این است که در سیاست اسلاف خود دایر بر «خدازدایی» و «دین‌زدایی» از جامعه که تحقیقاً بزرگترین و بالاترین ضربه را بر پیکر مردم کشور شوروی وارد کرده است، تجدید نظر نمایید. و بدانید که برخورد واقعی با قضایای جهان جز از این طریق میسر نیست، البته ممکن است از شیوه‌های ناصحیح و عملکرد غلط قدرتمندان پیشین کمونیسم در زمینه اقتصاد، باغ سبز دنیای غرب رخ بنماید، ولی حقیقت جای دیگری است، شما اگر بخواهید در این مقطع تنها گره‌های کور اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه‌داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده‌اید که دیگران

باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند، چرا که امروز اگر مارکسیسم در روش‌های اقتصادی و اجتماعی به بن بست رسیده است، دنیای غرب هم در همین مسائل به شکل دیگر و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است.

جناب آقای گورباچف، باید به حقیقت رو آورد، مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست، مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست، همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن بست کشیده و یا خواهد کشید، مشکل اصلی شما مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است.

جناب آقای گورباچف، برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد، چرا که مارکسیسم جوابگوی هیچ نیاز از نیازهای واقعی انسان نیست، چرا که مکتبی است مادی، و با مادیت نمی‌توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت که اساسی‌ترین درد جامعه بشری در غرب و شرق است، به درآورد.

حضرت آقای گورباچف! ممکن است شما اثباتاً در بعضی جهات به مارکسیسم پشت نکرده باشید و از این پس هم در مصاحبه‌ها اعتقاد کامل خودتان را به آن ابراز کنید، ولی خود می‌دانید که ثبوتاً اینگونه نیست، رهبر چین^(۱) اولین ضربه را به کمونیسم زد، و شما دومین و علی‌الظاهر آخرین ضربه را بر پیکر آن نواختید، امروز دیگر چیزی به نام کمونیسم در جهان نداریم، ولی از شما جداً می‌خواهم که در شکستن دیوارهای خیالات مارکسیسم گرفتار زندان غرب و شیطان بزرگ^(۲) نشوید، امیدوارم افتخار واقعی این مطلب را پیدا کنید که آخرین لایه‌های پوسیده هفتاد سال کثرتی جهان کمونیسم را از چهره تاریخ و کشور خود بزدايید، امروز دیگر دولت‌های همسو با شما که دل‌شان برای وطن و مردم‌شان می‌تپد هرگز حاضر نخواهند شد، بیش از این منابع زیرزمینی و روزمینی

۱- مائوتسه تونگ.

۲- آمریکا.

کشورشان را برای اثبات موفقیت کمونیسم که صدای شکستن استخوان‌هایش هم به گوش فرزندان‌شان رسیده است، مصرف کنند.

آقای گورباچف! وقتی از گلدسته‌های مساجد بعضی از جمهوری‌های شما پس از هفتاد سال بانگ «الله اکبر» و شهادت به رسالت حضرت ختمی مرتبت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به گوش رسید، تمامی طرفداران اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از شوق به گریه انداخت. لذا لازم دانستم این موضوع را به شما گوشزد کنم که بار دیگر به دو جهان‌بینی مادی و الهی بیندیشید، مادیون معیار شناخت در جهان‌بینی خویش را «حس» دانسته و چیزی را که محسوس نباشد از قلمرو علم بیرون می‌دانند، و هستی را همتای ماده دانسته و چیزی را که ماده ندارد موجود نمی‌دانند، قهراً جهان غیب مانند وجود خداوند تعالی و وحی و نبوت و قیامت را یکسره افسانه می‌دانند، در حالی که معیار شناخت در جهان‌بینی الهی اعم از «حس و عقل» می‌باشد، و چیزی که معقول باشد داخل در قلمرو علم می‌باشد گرچه محسوس نباشد، لذا هستی اعم از غیب و شهادت است، و چیزی که ماده ندارد، می‌تواند موجود باشد، و همانطور که موجود مادی به «مجرد» استناد دارد، شناخت هستی نیز به شناخت عقلی متکی است، قرآن مجید اساس تفکر مادی را نقد می‌کند، و به آنان که بر این پندارند که خدا نیست و گرنه دیده می‌شد: ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اللَّهُ جَهَنَّمَ﴾ [البقرة: ۵۵]^(۱). می‌فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الأنعام: ۱۰۳]^(۲).

از قرآن عزیز و کریم و استدلالات آن در موارد وحی و نبوت و قیامت بگذریم که از نظر شما اول بحث است، اصولاً میل نداشتم شما را در پیچ و تاب مسائل فلاسفه به خصوص فلاسفه اسلامی بیندازم، فقط به یکی - دو مثال ساده و فطری و وجدانی که

۱- قوم حضرت موسی به ایشان گفت: «ما به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که خدا را آشکارا ببینیم».

۲- «او [خدا] را هیچ چشمی درک نمی‌کند و او بینندگان را درک می‌کند، و او لطیف و آگاه است».

سیاسیون هم می‌توانند از آن بهره‌ای ببرند بسنده می‌کنم، این از بدیهیات است که ماده و جسم هرچه باشد از خود بی‌خبر است، یک مجسمه سنگی یا مجسمه مادی انسان هرطرف آن از طرف دیگرش محجوب است، در صورتی که به عیان می‌بینیم که انسان و حیوان از همه اطراف خود آگاه است، می‌داند کجاست، در محیطش چه می‌گذرد، در جهان چه غوغایی است، پس در حیوان و انسان چیزی دیگری است که فوق ماده است و از عالم ماده جدا است و با مردن ماده نمی‌میرد و باقی است، انسان در فطرت خود هر کمالی را به طور مطلق می‌خواهد، و شما خوب می‌دانید که انسان می‌خواهد قدرت مطلق جهان باشد و به هیچ قدرتی که ناقص است دل نبسته است، اگر عالم را در اختیار داشته باشد و گفته شود جهان دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن جهان را هم در اختیار داشته باشد، انسان هراندازه دانشمند باشد و گفته شود علوم دیگری هم هست، فطرتاً مایل است آن علوم را هم بیاموزد، پس قدرت مطلق و علم مطلق باید باشد تا آدمی دل به آن ببندد، آن خداوند متعال است که همه به آن متوجهیم، گرچه خود ندانیم، انسان می‌خواهد به «حق مطلق» برسد تا فانی در خدا شود، اصولاً اشتیاق به زندگی ابدی در نهاد هر انسانی نشانه وجود جهان جاوید و مصون از مرگ است، اگر جناب عالی میل داشته باشید در این زمینه‌ها تحقیق کنید، می‌توانید دستور دهید که صاحبان اینگونه علوم علاوه بر کتب فلاسفه غرب در این زمینه به نوشته‌های فارابی و بوعلی سینا - رحمة الله علیهما - در حکمت مشا مراجعه کنند، تا روشن شود که قانون علیت و معلولیت که هرگونه شناختی بر آن استوار است، معقول است نه محسوس، و ادراک معانی کلی و نیز قوانین کلی که هرگونه استدلال بر آن تکیه دارد، معقول است نه محسوس، و نیز به کتاب‌های سهروردی رحمته در حکمت اشراق مراجعه نموده، و برای جناب عالی شرح کنند که جسم و هر موجود مادی دیگر به نور صرف که منزله از حس می‌باشد نیازمند است، و ادراک شهودی ذات انسان از حقیقت خویش مبرا از پدیده حسی است، و از استتاید بزرگ بخواهید تا به حکمت متعالیه صدرالمتألهین - رضوان الله تعالی علیه و حَشْرَهُ اللهُ مع

النبيين والصالحين - مراجعه نمایند، تا معلوم گردد که حقیقت علم همانا وجودی است مجرد از ماده، و هرگونه اندیشه از ماده منزه است و به احکام ماده محکوم نخواهد شد. دیگر شما را خسته نمی‌کنم و از کتب غُرِّفا و بخصوص محیی الدین ابن عربی نام نمی‌برم که اگر خواستید از مباحث این بزرگ مهر مطلع گردید، تنی چند از خبرگان تیزهوش خود را که در اینگونه مسائل قویاً دست دارند، راهی قم گردانید، تا پس از چند سالی با توکل به خدا از عمق لطیف باریکتر ز موی منازل معرفت آگاه گردند که بدون این سفر آگاهی از آن امکان ندارد.

جناب آقای گورباچف، اکنون بعد از ذکر این مسائل و مقدمات از شما می‌خواهم در باره اسلام به صورت جدی تحقیق و تفحص کنید، و این نه به خاطر نیاز اسلام و مسلمین به شما که به جهت ارزش‌های والا و جهان شمول اسلام است که می‌تواند وسیله راحتی و نجات همه ملت‌ها باشد، و گره مشکلات اساسی بشریت را باز نماید. نگرش جدی به اسلام ممکن است شما را برای همیشه از مسئله افغانستان و مسائلی از این قبیل در جهان نجات دهد، ما مسلمانان جهان را مانند مسلمانان کشور خود دانسته و همیشه خود را در سرنوشت آنان شریک می‌دانیم، با آزادی نسبی مراسم مذهبی در بعضی از جمهوری‌های شوروی، نشان دادید که دیگر اینگونه فکر نمی‌کنید که مذهب مخدر جامعه است، راستی مذهبی که ایران را در مقابل ابرقدرت‌ها چون کوه استوار کرده است مخدر جامعه است؟ آیا مذهبی که طالب اجرای عدالت در جهان و خواهان آزادی انسان از قیود مادی و معنوی است مخدر جامعه است؟ آری، مذهبی که وسیله شود تا سرمایه‌های مادی و معنوی کشورهای اسلامی و غیر اسلامی در اختیار ابرقدرت‌ها و قدرت‌های قرار گیرد و بر سر مردم فریاد کشد که دین از سیاست جدا است مخدر جامعه است، ولی این دیگر مذهب واقعی نیست، بلکه مذهبی است که مردم ما آن را «مذهب آمریکایی» می‌نامند.

در خاتمه صریحاً اعلام می‌کنم که جمهوری اسلامی ایران به عنوان بزرگترین و قدرتمندترین پایگاه جهان اسلام به راحتی می‌تواند خلأ اعتقادی نظام شما را پر نماید، و در هر صورت کشور ما همچون گذشته به حسن همجواری و روابط متقابل معتقد است و آن را محترم می‌شمارد، وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی.

۶۷ / ۱۰ / ۱۱

روح الله الموسوی الخمينی

و اینک متن نامه استاد آل اسحاق:

حضرت امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران!

باسلام، «مرکز تحقیقات اسلامی حماة القدس» وظیفه شرعی می‌داند نکاتی را در رابطه با نامه حضرت عالی به رهبر حزب کمونیست شوروی، آقای گورباچف به اطلاع شما و روحانیون و دیگر مراجع و مسلمین برساند:

۱- کتاب «مصباح الهدایة» آن جناب در بیان عقاید شماست و بیانگر اسلامی است که شما می‌خواهید آن را به دنیا عرضه کنید (چون بعد از انقلاب چاپ شده است) این کتاب سر تا پا فلسفه و عرفان است که به نام اسلام درآمده، و همان وحدت وجود و موجود است که در آن عقول عشره و عقل فعال با نور محمدی و علوی تطبیق گردیده است و به نظر ما هیچ ربطی به اسلام ندارد، و حقایق دین و اسلام مابین با این مسائل است.

۲- شما در این نامه، هیچ از حقائق قرآن و دلائل آن ذکر نکرده اید، بلکه ایشان را به کتاب‌های «بوعلی سینا» (فیلسوف مَشاء و مبین فلسفه یونان که از طرف «محمد غزالی» تکفیر شده و بیست دلیل بر انحرافات او در کتاب «تهافت الفلاسفة» ذکر نموده است) راهنمایی فرموده اید! به کتاب‌های «محبی الدین بن عربی» اشراقی (که وحدت وجودی و رئیس کل عُرَفا می‌باشد) به کتاب‌های «سهروردی» (که او را به دلیل انحرافات فکری اش مسلمان‌ها اعدام نمودند) به کتاب‌های «ملاصدرا» (که او را به دلیل انحرافات فکری و وحدت وجود علمای اصفهان تکفیر نموده و به «کهک» قم تبعید کردند، و ایشان در مقدمه «اسفار» از فلسفه و عرفان بیزاری جسته و استغفار نموده است) اشاره کرده اید.

۳- اگر فراموش نکرده باشید درس فلسفه خود حضرت عالی هم در مدرسه «فیضیه» قم در چهل سال پیش در همین رابطه تعطیل شد و شما با توجه به این همه مسائل معلوم نیست، چرا در اسلام‌شناسی ایشان را به فلاسفه و عرفای منحرف راهنمایی می‌فرمایید؟

آیا قرآن برای اثبات خدا و بیان اصول و فروع دین دلایل مکفی ندارد؟ آیا رهبران اسلام نمی‌توانند حقایق قرآن را منهای فلسفه‌ها و عرفان معنی کنند؟ آیا جانشینان است در شناساندن اسلام بر ابرقدرت‌ها فلسفه و عرفان را به جای اسلام معرفی کنیم؟

۴- شما که می‌دانید فلسفه یونان و عرفان هندی پیش از ظهور حضرت محمد ﷺ حتی پیش از ظهور حضرت عیسیٰ ﷺ و موسیٰ ﷺ در مشرق زمین بوده، اگر مکفی بود، اگر صحیح بود، اگر برای هدایت بشر کافی بود، چه لزومی داشت خداوند بر بشریت منت گذارد و بری ما پیامبر بفرستد که: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱۶۴﴾ [آل عمران: ۱۶۴]. قرآن تشریح می‌فرماید که پیش از آمدن انبیاء انسان‌ها (به وسیله همین فلاسفه) در گمراهی و ضلالت آشکار بودند، بازهم می‌خواهید کَرَّ عَلَيَّ مَا فَرَّ بَشُودَ و پیروان انبیاء به نام اسلام قرن‌ها گرفتار فلسفه‌ها و عرفان باشند.

۵- مرحوم آیه الله بروجردی تدریس فلسفه اسفار توسط آقای طباطبائی^(۱) را در قم ممنوع کرد، بازهم برخلاف سیره علماء و فقهاء می‌خواهید فلسفه‌ها رایج گردد؟
۶- می‌گویند: «اسلام ناب محمدی» این نامگذاری‌ها جز ایجاد اختلاف خاصیتی ندارد.

۷- به نظر ما بهتر است اجازه بفرمایید تا محققین اسلام‌شناس به جای فلسفه و عرفان، حقایق اسلام را در رسانه‌ها بیان کنند تا مردم جهان از حقیقت اسلام آگاه گردند، امید است از این انجام وظیفه ما نرنجید، وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى.

مسئول مرکز تحقیقات اسلامی حماة القدس

نویسنده هزار مقاله در مسائل اسلامی

الاحقر: اسماعیل آل اسحاق خوئینی

۱- مراد مؤلف: آیه الله «سید محمد حسین طباطبائی تبریزی» مؤلف تفسیر المیزان است که از مشاهیر مدرسین فلسفه در قم بوده است.

پس از انتشار این نامه، استاد دستگیر و زندانی شد، با توجه به سوابق علمی وی که تحصیل کرده نجف و قم و از خانواده علما و پرورده بیت علم و تحقیق و از خاندانی شیعی و فرزند مرحوم آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم خوئینی بوده است، و برادرانش از مدرسین و محققین حوزه علمیه قم به شمار رفته، و تعدادی از خویشاوندان وی از مناصب و مقامات عالی حکومتی برخوردار بوده اند، (از قبیل ریاست دادرسی انتظامی قضات، قائم مقام بنیاد مستضعفان، فرماندهی لشکر علی بن ابی طالب سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قم و....) تغییر عقیده نامبرده و مخالفت علنی و صریح وی با خرافات برای حکومت ایران بسیار ناگوار و غیر قابل تحمل بود، از سوی دیگر اعدام ایشان بی آن که جرمی مرتکب شده باشد، برای حکومت ایران عاری از ضرر نبود، از این رو به شدت تلاش می کردند تا شاید با کاوش و تجسس جلدی در زندگی شخصی و خانوادگی و اجتماعی ایشان بتوانند به نوعی استاد را به کشورهای خارجی و یا سازمان های بین المللی مرتبط جلوه دهند، ولی به فضل الهی توفیقی نیافتند، ناگزیر مسئولین وزارت اطلاعات که پرونده استاد «آل اسحاق» به آنان سپرده شده بود به منظور حصول بهانه و مجوزی برای اعدام، وی را پس از هفت ماه ضرب و شتم و شکنجه مستمر وادار به اقرار به گناه ناکرده کردند، و بدین ترتیب، تصمیم به اعدام وی گرفتند، حتی مسئولین وزارت اطلاعات اعضای خانواده ایشان را از قم و طهران فرا می خوانند، استاد «آل اسحاق» هنگام ملاقات با نزدیکان ضمن ارائه وصیت نامه به اعضای خانواده اعلام می کند که این دیدار در واقع وداع آخر است، اما از آنجا که اعدام وی مقدر نبود، در همین ایام حال امام خمینی رو به وخامت نهاد و سرانجام درگذشت، و اعدام استاد آل اسحاق به تعویق افتاد و با توجه به وضع نامناسب جسمانی استاد و بیماری مزمن قلبی ایشان و چند تن دیگر از زندان «توحید» به زندان «اوین» منتقل شدند، اما به منظور آن که وی را در فشار قرار داده و به تسلیم مجبور نموده و صدایش را خاموش کنند، امتیاز سردفتری وی را لغو کردند تا در مضیقه مالی قرار گیرد.

با توجه به این که نامبرده فردی عائله‌مند (سرپرست خانواده‌ای متشکل از پانزده نفر) بود و علاوه بر این از بیماری قلبی نیز رنج می‌برد، به نحوی که برای طی مسافت حدود سیصد متری منزل تا دفترخانه لااقل باید چند بار بر زمین نشسته و استراحت می‌کرد و همچنین «سهم امام» را نیز جایز ندانسته و نمی‌پذیرفت، این اقدام حکومت برای او بسیار سنگین بود، اما وی صبر پیشه کرد و برای درمان خویش مزرعه‌ای را که نتیجه سی سال تلاش شخصی وی بود، فروخت. اعضای خاندان آل اسحاق نیز ایشان را ترک کرده و از بیم از دست‌دادن موقعیت سیاسی و اجتماعی خویش به هیچ وجه به وی نزدیک نمی‌شدند، اما این مشکلات وی را متزلزل نساخت و همچنان با قلبی مطمئن و دلی آرام به راه خود می‌رفت، و به راستی از مصادیق آیه شریفه: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲]. «آگاه باشید که دوستان خدا را نه بیمی است و نه اندوهگین شوند» وی در مقابل اصرار فرزندان بر استرداد دفترخانه به شدت مقاومت می‌کرد و هرگونه تقاضا از حکومت را برخلاف توحید و اخلاص در برابر حق می‌دانست و تا پایان عمر هیچ تقاضایی را به مسئولین حکومت ایران عرضه نداشت، و غالباً این آیه را زمزمه می‌نمود که ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾ [التوبة: ۱۱۱]. «همانا خداوند جان و مال مؤمنین را به بهای بهشت خریده است» در دشواری‌ها غالباً ورود حضرت ابراهیم علیه السلام به آتش را یادآورد شده و یا با ذکر آیه: ﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ [الطور: ۴۸]. «در انتظار حکم و فرمان پروردگارت شکیبایی کن که تو زیر نظر ما و در حمایت مایی». خود را در منظر و محضر پروردگار دانسته و با ذکر آیه: ﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ [الکهف: ۳۰]. «همانا ما پاداش کسی را که نیکوکاری کند، تباه نسازیم» در برابر حق متعال اظهار تسلیم کرده و می‌گفت: جز رضای حق نمی‌خواهم، نامبرده مکرراً عنایات خفیه و الطاف خاص الهی را نسبت به خود که طی حوادثی برای وی تحقق یافته بود به اطرافیان گوشزد می‌کرد تا ناامید نشوند و دلگرم باشند، با این که مؤکداً به وی اخطار کرده بودند که در صورت اقدام به هرگونه

فعالیت فرهنگی یا سیاسی وی را با صحنه‌سازی و حادثه‌پردازی از پیش طراحی شده از قبیل تصادف اتومبیل یا..... خواهند کشت^(۱) ولی وی تا آخرین لحظه حیات از تلاش و کوشش باز نایستاد و تا آخرین روز عمر مشغول تحریر و تألیف کتاب بود، سرانجام استاد در تاریخ ۱۶ / ۷ / ۱۳۷۹ مطابق ۹ رجب ۱۴۲۱ هـ.ق. (- ۷ / ۱۰ / ۲۰۰۰ م) دار فانی را وداع گفت.

پیش از ذکر برخی از آثار استاد، آخرین نامه آن مرحوم را که اندکی پیش از مرگش نوشته است ذکر می‌کنیم:

باسمه تعالی

دوست عزیز، بعد از سلام لازم است به نکات زیر توجه فرمائید و با دقت آنها را مطالعه نمائید:

انقلاب اسلامی ایران اسلام را در سطح جهانی مطرح ساخته و مدعی است، اسلام می‌تواند بشریت را به سعادت دنیا برساند و مردم دنیا نیز به سه گروه تقسیم می‌شوند: ۱- منکرین الله و آخرت که بر اینگونه حرف‌ها عقیده ندارند و با بی‌اعتنائی از کنار آن می‌گذرند. ۲- طرفداران دین و ادیان و معتقدین به الله و برنامه سعادت بخش دین که پیوسته در آرزوی دستیابی به حقیقت آن دین بوده‌اند، ولی به علل گوناگون از جمله حاکمیت جبارین و ستمگران و سیاست‌های باطل آنها و تبلیغ فلسفه‌ها و عرفان‌ها و غلو غلات به جای دین و تفسیرهای به رأی قرآن و تعصبات گوناگون و دشمنی‌ها چهرة واقعی دین اسلام پیوسته از نظرها پنهان مانده، و هم اکنون همه علاقمند به درک اسلام واقعی و پیدا کردن کتابی که بیانگر این واقعیت باشد لحظه‌شماری می‌نمایند، اینها فکر می‌کردند اسلامی را که آقای خمینی عنوان می‌کند واقعاً همان دین الهی است و همه منتظرند ببینند نتیجه پیاده‌شدن آن دین را که اسلام ناب محمدی نامیده می‌شود در ایران چیست، ولی متأسفانه بعد از ۲۱ سال حاکمیت این اسلام در ایران نتیجه اش جز پرشدن

۱- چنانکه با مرحوم دکتر صیاد و استاد ضیائی فاروق فرساد و مهندس برازنده و..... چنین کردند.

زندان‌ها از آزادی‌خواهان و اعدام‌هزاران آزادی‌خواه و قحطی و سانسورها و شکنجه‌ها و دروغ‌ها چیز دیگری نشد تا جایی که انسان خجالت می‌کشد به رادیوهای آزاد در خارج از کشور گوش دهد، و می‌بینیم هنوز آن عطش آن تشنگی در درون مسلمان‌های عالم نزد روشنفکران جهان همچنان باقی است و اگر پاسخ صحیح به آنها داده نشود، عموماً در اصلت دین و اسلام و خدا و مکتب انبیاء به شک افتاده و از آن گریزان می‌شوند و به لائیسزم و بی‌دینی روی خواهند آورد. ۳- حزب حاکم در ایران یا معتقدین به درستی تشیع صفوی فعلی و اغفال‌شدگان: قدرتی که اکنون در ایران پدید آمده و عالم اسلام و تمدن بشری را تهدید می‌کند به وسیله طرفداران همین مذهب است نه دین اسلام، و مذهب شیعه سیاسی است، حزبی سیاسی است، به نام دین و مذهبی در دین تا تمام سیاست‌ها و حرکت‌ها و ظلم‌ها و ستم‌ها و دروغ‌ها و اعدام‌ها را توجیه کند و برای انتقام‌گرفتن از خلافت و اسلام و مسلمین خود را مسلمان نامیدند و عنوان امامت و ولایت را اختراع کردند، و برای این که امام و رهبر بتواند به دلخواه هر تصمیمی را بگیرد او را دارای ولایت الهی و ولایت تکوینی و تشریحی و حاکمیت مطلق و ولایت مطلقه معرفی نموده‌اند، و امام زمان فرضی را از آن جهت غایب معرفی می‌کنند تا خود را جانشین او و نایب او و دارای ولایت مطلقه معرفی نمایند، و برای تأسیس این مذهب و ترویج آن آیات قرآن به دلخواه تأویل و تفسیر نمودند و هزاران حدیث نبوی ساختند و صدها نقل کردند و کرامت برای آنها نقل کردند و برای زیارت قبور آنها ثواب‌ها نقل کردند و زیارت‌نامه‌ها نوشتند و داستان‌هایی مانند غدیر را پدید آوردند، و احادیثی فراوان را فراهم آوردند که به خود امامان منسوب می‌باشد و کتاب‌هایی مانند نهج البلاغه را چهار صد سال بعد از وفات حضرت علی نوشتند، و صحیفه سجادیه و حدیث کساء را بدون سند ساختند و مفاتیح الجنان و زادالمعادها نوشتند و قرن‌ها زحمت کشیدند تا در مقابل صحاح سته اهل تسنن، کتاب‌های کافی و وافى و من لا یحضره الفقیه و استبصار را فراهم کنند و برای قدرت مالی خمس و سهم امام را عنوان کردند و برای اطاعت بی‌قید

و شرط از مرجع، مرجعیت و رساله عملیه را و برنامه‌های عزاداری و سینه‌زنی و قمه‌زنی و زنجیر زنی را صفویه پدید آوردند، و برای ترویج رسمی و مداوم مذهب شیعه روضه‌خوانی و عزاداری را فرهنگ ساختند، و برای این که کسی نتواند حرفی بزند عنوان مداحی و مدح علی را رسم کردند، و شعر و شاعری و وصف علی را عنوان کردند و گنبد و بارگاه‌ها بر سر قبور ساختند و آنها را طلا نمودند، و این دروغ قطعی و حتمی برخلاف قرآن، یعنی امامت شخصی را آنچنان بزرگ عنوان کردند و می‌نمایند و امام زمان دروغین را آنچنان جدی علم کردند و برایش جشن تولدها و طاق نصرت‌ها زدند و می‌زنند تا کسی را جرأت انکار آن یا حتی تفکر و اندیشه در علت پیدایش این مذهب و این حزب سیاسی نباشد و چندین بار با این روال موفقیت و قدرت به دست آورده‌اند:

- ۱- قتل عمر به وسیله ابولؤلؤ یا فیروز ایرانی. ۲- قتل عثمان به وسیله هیئتی عازم به مکه در لباس احرام در مدینه که چهارصد و هفتاد نفر بودند، از کوفه (محل اجتماع ایرانیان و مدائنی‌های شکست‌خورده انجام شد). ۳- قتل حضرت علی به وسیله ابن ملجم آمده از کوفه و ایرانیان. ۴- قتل امام حسن به وسیله جعده زنش اهل کوفه ایرانی. ۵- دعوت از امام حسین به وسیله اهل کوفه که همان حزب شیعه و ایرانیان شکست‌خورده از اعراب و کشتن او در کربلاء. ۶- تنها گذاشتن زید بن علی بن الحسین و کشته شدن او و آویزان شدنش از دار به مدت یک سال. ۷- اجتماع به دور مختار در کوفه. ۸- اجتماع به دور مُصعب و کشتن مختار. ۹- اجتماع به دور محمد حنفیه در مدینه و امام غایب معرفی کردن او در کوه رضوی و ذی طول و تأسیس فرقه حنفیه. ۱۰- تأسیس فرقه زیدیه معتقدین به امامت زید بن علی بن الحسین مقتول در یمن که هنوز ادامه دارد. ۱۱- تأسیس فرقه اسماعیلیه در مقابل جعفر صادق که هنوز بیش از بیست میلیون نفر در میان مسلمین اسماعیلیه می‌باشد و مکرر به قدرت رسیده‌اند، از جمله در مصر و در ایران توسط حسن صباح و.... ۱۲- تأسیس فاطمیون و به قدرت رسیدن آنها و سقوط آنها در مصر. ۱۳- تأسیس علویون در مازندران. ۱۴- حمله به بنی امیه از خراسان به رهبری

ابومسلم خراسانی. ۱۵- حمله به مرکز حکومت اسلامی بغداد با لشکر هلاکو و ساقط نمودن حکومت مرکزی و معتصم در بغداد به رهبری خواجه نصیر طوسی. ۱۶- تأسیس حکومت شیعه در سلطانیه توسط شاه خدابنده. ۱۷- تأسیس صفویه در اردبیل. ۱۸- تأسیس بایت توسط سید علی محمد باب. ۱۹- و بهائیت توسط جانشین او بهاء الله (میرزا حسینعلی). ۲۰- تأسیس حکومت جمهوری اسلامی ایران که ملاحظه می‌فرمایید همه اینها حرکت‌هایی است که به وسیله شیعه و مذهب شیعه و به نام دین در اسلام پدید آمده، و اکنون به صورت کاملتر و قاطع‌تر و جدی‌تر و مسلح‌تر در دنیای اسلام ظاهر گردیده‌اند، و همه اینها به جهت اغفال خلق الله توسط رهبران مذهبی بوده و هست، و تا این رهبران، این عنوان حقانیت مذهب، این عنوان مذهب حقه جعفری، این حق‌بودن علی و ناحق‌بودن دیگران مطرح است، و بر این سخنان پاسخی نیست و مردم خیال می‌کنند در دین امامتی بوده و ولایتی بوده و خلافتی بوده، و هرکس در این راه کشته شود شهید است و جایش در بهشت است، این تیز، این مکتب، این همه برنامه‌های گوناگون ادامه خواهد یافت و قتل‌های زنجیره‌ای وسیع‌تر خواهد شد، جدی‌تر خواهد شد و امیدی به نجات اسلام و مسلمین از دست این رهبران، این ولی فقیهان، این حوزه‌ها، این مذهب و این برنامه‌ها نیست، در این رابطه و با توجه به این مختصر و یادداشت علت دست یازیدن به این تحقیق و این کناکش علمی مبتنی بر پنج هزار آیات قرآن برای شما معلوم می‌گردد و اهمیت و نقش آن در نجات مسلمین مشخص خواهد شد.^(۱) اینجانب بعد از پنجاه سال مطالعه در اسلام‌شناسی و بررسی فلسفه‌ها و عرفان‌ها و اندیشه‌های غلات و مکاتب مختلف به این نتیجه رسیده‌ام که حقیقت زلال دین همان قرآن است که قرآن خود ما را مکرر به خواندن و تدبر و تفکر در آن امرها می‌کند، و علت این گمراهی‌ها و سر در گمی‌ها و دوری همگان از حقایق دین و قرآن. همان

۱- مؤلف به کتاب خود که با استناد به آیات قرآن تألیف کرده است اشاره می‌کند. ر. ک. به بخش معرفی آثار نامبرده.

نخواندن قرآن و تدبر نکردن در قرآن و نشناختن جهان بینی قرآن می باشد، و دیگران از جمله فلاسفه و عرفا و غلات و مارکسیست ها و ماتریالیست ها و کمونیست ها و ملحدین هم از این فرصت استفاده کرده و هر کدام به نحوی افکار و عقاید خود را مخلوط در دین نموده اند، و آقای خمینی موفق ترین فیلسوف و عارف و عالی در دین بوده است که افکار فلسفی خود که متأثر از فلسفه یونان و عرفان هندی می باشد را به عنوان اسلام مطرح ساخته و در کتاب هایش مخصوصاً مصباح الهدایة به بیان آنها پرداخته و اسلام ناب محمدی ایشان یعنی همان فلسفه های مخلوط به دین و عرفان و غلوهای غلات به نام مذهب و تشیع و به عنوان انقلاب و با استفاده از احساسات ملت ها توانسته است و می تواند آن افکار را به جای اسلام ناب محمدی مطرح و اعلان و تبلیغ و ترویج نمایند، و اگر کسی مانند اینجانب حتی یک نامه افشاگرانه در این زمینه به ایشان یا در رسانه ها بنویسد، سروکارش با اعدام و شکنجه ها و تهمت ها و حداقل شش سال زندان است، و آن روز که می خواستند مرا به جرم یک نامه در این زمینه اعدام کنند و برای اعدام من تهمت ها و پرونده ها ساخته و پرداخته بودند، ایشان وفات یافتند و من زنده ماندم (رونوشت آن نامه تقدیم است ان شاء الله منتشر خواهد شد) و موفق شدم سخنانم را در محیط خفقان زندان ویژه روحانیت در اطاق در بسته بنویسم، اگر چه سه هزار صفحه از تحقیقاتم را عوامل ایشان در زندان دزدیدند و محو کردند، و دو هزار جلد از کتاب های آفات شناخت و انواع و اشکال شناختم را از کتابخانه ها و نمایشگاه های بین المللی جمع آوری و محو نمودند و در شرایط فعلی و خفقان ایران برای من بیش از این یعنی نوشتن و تایپ کردن آن حقایق میسر نیست، و می دانید این کار برای ما به چه قیمتی و با چه مشکلاتی ممکن گردیده است، اما دست شما باز است و آن طور که شما را می شناسم، اگر بدانید کاری برای خداست، برای احیاء دین است، برای نجات از دست ستمگران و حاکمان به نام دین است، بدان کمک می کنید و آن کار ترجمه و چاپ این

تحقیقات است که قسمت عالم القرآن را یک بار به حضور ارسال نمودیم و متأسفانه به دست جناب عالی نرسید.

به هر حال، امید است برای آخرت خود و برای دنیا و آخرت ملت اسلام، بزرگترین قدم را بردارید و این نوشته‌ها را به همین صورت یا با ترجمه به زبان‌های بین‌المللی به همت خود یا با کمک از یونسکو چاپ و در سطح جهانی منتشر نمایید که مسلمان‌های عالم و روشنفکران جهان و حتی طرفداران حق و حقیقت را متوجه حقایق دین و حقه‌های بی‌دینان نمایند، و من یقین دارم خداوند پاداش من و شما و همه کسانی را که در این مهم تلاش کنند در دنیا و آخرت خواهد داد که: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ [الکهف: ۳۰]. و بدیهی است برای نجات ملت‌های اسلامی و ملت ایران بهترین راه آن است که حقیقت دین اسلام و قرآن را دریابند و جدائی آن را از این خرافات به نام دین و اسلام و قرآن درک کنند، و مسلماً آنها به ما اجازه نخواهند داد تا ما در داخل کشور اینگونه مقالات را چاپ و منتشر نمائیم. پس وظیفه امثال شماست که خود را فدای افکار خود نموده‌اید، و من از آن جهت به شما روی آوردم که شما را اهل و لایق این فداکاری و لطف و مرحمت دانستم که به قول سعدی (امیدوار توأم شدن به خیر کسان) و چنانچه از لحاظ مالی امکانات کافی نداشته باشید، من حاضرم خانه ۱۴۰ متری قدیمی خود را بفروشم و پولش را برای اینکار ارسال بدارم، خداوند عمر و عزت شما را مستدام بدارد.

زیاده احترام

اسماعیل آل اسحاق خوئینی

مؤسس مرکز تحقیقات اسلامی حماة القدس

اینک می‌پردازیم به ذکر قسمتی از تألیفات و تحقیقات استاد «آل اسحاق»:

- ۱- بررسی مذاهب و ادیان.
- ۲- تبیین اسلام و یا خداشناسی انبیاء (شامل ۲۰ مقاله).
- ۳- ایمان و انسان (شامل ۳۰ مقاله).
- ۴- منطق ما یا آفات شناخت (شامل ۳۵ مقاله).
- ۵- انواع و اشکال شناخت (شامل ۴۰ مقاله) که در تاریخ ۳۰ / ۱۰ / ۱۳۶۲ چاپ و منتشر گردید و کتب ردیف یک تا چهار، سال‌ها قبل انتشار یافته‌اند. کتب زیر تاکنون به چاپ نرسیده است:

- ۶- موانع شناخت (شامل ۴۰ مقاله) آماده چاپ
- ۷- دروغ‌های بزرگ، وجود و وحدت وجود آماده چاپ
- ۸- دروغ‌های بزرگ، موجود و وحدت موجود آماده چاپ
- ۹- دروغ‌های بزرگ، تکامل داروینی آماده چاپ
- ۱۰- دروغ‌های بزرگ، روح مجرد فلسفی آماده چاپ
- ۱۱- حسین، حسین است، نه یاحسین است و نه واحسین است.
- ۱۲- علی، علی است، نه یاعلی.
- ۱۳- انواع و اشکال شرک‌ها.
- ۱۴- بدعت‌ها در دین (منظوم).
- ۱۵- پاسخ به سؤالات دینی.
- ۱۶- تربیت اسلامی.

همچنین وی به تألیفی عظیم در باره قرآن کریم اقدام کرد که در هشت بخش اصلی تنظیم گردیده است:

الف: بخش اول موسوم به عالم القرآن که خود به پنج فصل منقسم است:

- ۱- مقدمه بر عالم القرآن.
 - ۲- رُئسانس عظیم در تفکرات اسلامی یا بدایة الاسلام با استناد به ۳۰۰ آیه قرآن.
 - ۳- قسمت اول نهاية الإسلام با استناد به ۱۰۰۰ آیه قرآن.
 - ۴- قسمت دوم نهاية الإسلام با استناد به ۱۲۰۰ آیه قرآن.
 - ۵- قسمت سوم نهاية الإسلام با استناد به ۱۵۰۰ آیه قرآن.
- ب: بخش دوم تحت عنوان الله القرآن که به پنج فصل منقسم است:
- ۱- الله القرآن.
 - ۲- صفات الله فی القرآن.
 - ۳- توحید الله فی القرآن.
 - ۴- أفعال الله فی القرآن.
- ج: بخش سوم تحت عنوان نُبُوَّةُ القرآن که به دو فصل منقسم است:
- ۱- نبوت عامه.
 - ۲- نبوت خاصه.
- د: بخش چهارم آخِرَةُ القرآن که به چهار فصل منقسم است که در آن به ۱۰۰۰ آیه قرآن استناد گردیده:
- ۱- محشر و قیامت.
 - ۲- بهشت.
 - ۳- أعراف.
 - ۴- جهنم.
- ه: بخش پنجم تحت عنوان عدالة القرآن که دارای دو فصل است:
- ۱- عدالة الله.
 - ۲- عدالت اجتماعی و عدالت در مورد انسان.

و: بخش ششم تحت عنوان إمامة القرآن که دارای دو فصل است:

۱- امامة الشيعة.

۲- إمامة العامة.

ز: بخش هفتم موسوم به اخلاق القرآن با استناد به ۱۲۰۰ آیه قرآن، ۳۰۰ موضوع

اخلاقی در قرآن با اخلاق فلسفی و عرفانی متصوفه مقایسه شده است.

ح: بخش هشتم تحت عنوان احکام القرآن در دو فصل:

۱- محرمات.

۲- واجبات.

همچنین استاد، حدود ۱۶ مقاله در مورد مطالب قرآن دارد که عناوین برخی از آنها را

در اینجا می آوریم:

۱- التبعّد والعبادة في القرآن.

۲- الاستعانة في القرآن.

۳- الهداية في القرآن.

۴- الصراط المستقيم في القرآن.

۵- الشئ في القرآن.

۶- الخلقة في القرآن.

۷- الخليفة والخلافة في القرآن.

۸- التقديس والتقدس في القرآن.

۹- التعقل والعقل في القرآن.

۱۰- الظن والظنون في القرآن.

۱۱- بنی اسرائیل فی القرآن.

۱۲- الشفاعة فی القرآن.

۱۳- الدعاء فی القرآن.

۱۴- الولاية فی القرآن.

۱۵- التطهير فی القرآن.

۱۶- الإصطفاء فی القرآن.

۱۷- الرُّسل فی القرآن.

۱۸- الإلتباع عن الرسول فی القرآن.

بعضی از موضوعات فوق به تنهایی یک مجلد است، و برخی ۲ یا ۳ موضوع در یک

مجلد قرار می گیرد.